گفتاری از استاد سیدمحمدمهدی میرباقری

جایگاه اقتصاد مقاومتی در جنگ تمدنی

این گفتار در تاریخ ۳۱ خرداد ۹۴ در همایش «اقتصاد سیاسی؛ انفعال یا اقتدار» در تهران ارائه شده است.

■ **مقدمه**

شرایط کنونی انقلاب اسلامی که جزو حوادث مهم تاریخی است، باید با رویکرد فلسفه تاریخی تحلیل شود؛ همان‌گونه که علم روان‌شناسی توسعه‌یافته به دلیل واحد مطالعه‌اش ظرفیت تحلیل مسائل علوم اجتماعی را ندارد، علوم اجتماعی نیز ظرفیت شناسایی و تحلیل حوادثی همچون انقلاب اسلامی و پیچ تاریخی کنونی آن را نخواهد داشت.

۱- هماوردی تاریخی جبهه حق و باطل در معارف دینی

در یک رویکرد کلی از منظر قرآن و معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام، تاریخ اجتماعی شاید میدان هماوردی ۲ جبهه حق و باطل بوده که البته هماوردی فراگیر در همه عرصه‌های اجتماعی است.

ـ تقابل جنود عقل و جنود جهل

امام صادق علیه‌السلام در بیانی در کافی شریف به «سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ» فرمودند: «اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا...»؛ عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید. به حضرت عرض کردند: شما آن ۲ را توضیح دهید. حضرت جریان خلقت عقل و جهل را اینگونه توضیح دادند که خدای متعال عقل را از نور خود و از یمین عرش آفرید و جهل را از دریای تلخ و شور؛ البته هر یک اینها بحث‌های پردامنه‌ای دارند که بزرگان آن را شرح داده‌اند؛ بعضی نیز مثل حضرت امام(ره) رساله مستقلی در شرح حدیث عقل و جهل و جنودشان دارند. خدای متعال عقل و جهل را آفرید و به عقل اینگونه دستور داد: «أَدْبِرْ؛ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ...»؛ عقل فرمان الهی را در اقبال و ادبار اطاعت کرد (همه دستورات یا فرمان به اقبال است یا فرمان به ادبار و چیزی جز این نیست)؛ خدای متعال هم او را تأیید و تکریم کرد، سپس به جهل فرمود: «أَدْبِرْ؛ فَأَدْبَرَ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ؛ فَلَمْ يُقْبِلْ...»؛ جهل پس از ادبار دیگر به خدای متعال اقبال نکرد و بازگشتی نداشت؛ خدای متعال به او فرمود: تو استکبار کردی و پس از آن جهل را از محیط رحمت خود دور کرد. سپس خدای متعال ۷۵ لشکر برای عقل آفرید و عقل را به این لشکرها که بیشتر صفات حمیده هستند مسلح کرد، صفاتی مانند ایمان، خیر، یقین، توکل، صبر، زهد و... . در نقل آمده است که جهل هم برای مبارزه با عقل از خدای متعال تقاضای قوا کرد؛ خدای متعال ابتدا به او هشدار داد اگر وارد این میدان درگیری شود به‌طورکلی از محیط رحمت طرد و برای همیشه لعن می‌گردد؛ با این حال جهل پذیرفت و خدای متعال نیز ۷۵ لشکر در مقابل جنود عقل به جهل داد؛ بدین ترتیب میدان درگیری و صف‌آرایی شکل گرفت. بزرگان، عقل و جهل را اینگونه تفسیر کرده‌اند که عقل، مرتبه‌ای از مقامات نبی‌اکرم صلی‌الله علیه و آله است و جهل هم ابلیس الابالیس و رئیس شیاطین اعم از شیاطین انسی و جنی است؛ فرمانده کل شیاطین در عالم در یک سو و نبی‌اکرم صلی‌الله علیه و آله هم به‌عنوان عقل در سویی دیگر؛ کار یکی بندگی و بسط بندگی، و خشوع و خضوع در عالم است و کار دیگری بسط استکبار و شیطنت و تفرعن؛ قوای یکی نورانی و صفات کریمه است و قوای دیگری ظلمانی و صفات رذیله. این همان درگیری جاری در باطن عالم است که ما نیز وارد آن شده‌ایم؛ شاید جهاد اکبر ما نیز این باشد که در این درگیری مملکت وجود خود را برای نبی اکرم صلی‌الله علیه و آله و قوای ایشان فتح کنیم. در ادامه حدیث آمده است در این میدان جنگ ۲ دسته از انسان‌ها به همه صفات نورانی عقل متصف می‌شوند؛ به سخن دیگر شاید همه قوای نورانی نبی اکرم صلی‌الله علیه و آله در این انسان‌ها تجلی کرده و آنها با همه قوای پیامبر اعظم صلی‌الله علیه و آله، خدا را عبادت می‌کنند؛ آنها کسی نیستند جز انبیا علیهم‌السلام و عباد ممتحن که براساس روایات تنها حاملان ولایت هستند و ولایت حقّه را تحمل می‌کنند. حضرت در ادامه فرمودند: در دیگر مؤمنین فقط بعضی از صفات نورانی عقل تجلی دارد تا اینکه از جهل، منقا و پاک شوند و به تبری کامل از جهل برسند؛ پس از پاک شدن، صفات عقل در آنها ظهور می‌یابد و مؤمن کامل می‌شوند. پس، درگیری باطن عالم، میان وجود مقدس نبی اکرم صلی‌الله علیه و آله و شیاطین یا شیطان، مقابل حضرت است که هم شیاطین انسی هستند و هم شیاطین جنی؛ «وَكَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»؛ این میدان درگیری است؛ قوای حاضر در این میدان، قوای ظلمانی و نورانی هستند؛ یکی می‌خواهد صفات کریمه را بسط داده و از طریق صفات کریمه، بندگی خدای عالم را توسعه دهد و دیگری هم می‌خواهد صفات رذیله را بسط دهد؛ این درگیری همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی، حیات ظاهری و باطنی و عرصه خصوصی انسان را فرامی‌گیرد؛ یعنی همه زندگی انسان میدان این درگیری است.

– تقابل ولایت الهی و ولایت طواغیت در آیة‌الکرسی

قرآن کریم بعد از آیة‌الکرسی و تعریف توحید می‌فرماید: «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ»؛ انسان در باطن مجبور [به پذیرش دین] نیست، پذیرش توحید ربطی به نظام حقوقی ندارد؛ توحید چیزی نیست که به اجبار به کسی بدهند؛ انسان باید توحید را تقاضا کند؛ اگر مهیا شد آنگاه توحید را جرعه‌جرعه به او می‌دهند؛ ولی اگر کسی بخواهد توحید را بپذیرد باید پیش از آن به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد؛ «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللّهِ». و شاید همه دین همین است. در این صورت انسان وارد وادی دین شده و به دین متمسک می‌شود؛ «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ در ادامه انسان‌ها ۲ دسته می‌شوند؛ «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...»؛ بر این اساس ۲ جریان ولایت در عالم هست؛ عده‌ای که توحید را پذیرفته، به الله ایمان آورده‌اند، در مقابل حضرت حق خشوع کرده و تحت ولایت‌الله قرار می‌گیرند؛ سیر آنها با ولایت خدای متعال در وادی نور و از ظلمات به سمت نور است؛ ولی کسانی که به الله ایمان نمی‌آورند، رها نیستند، بلکه تحت ولایت اولیای طاغوت قرار می‌گیرند؛ اولیایی که طغیان را در عالم رهبری می‌کنند؛ آنها این انسان‌ها را از نور به ظلمات سیر می‌دهند؛ «اولئک اصحابُ النَّار» این سیر، سیر در وادی ظلمات و نار و پایان آن «اولئک اَصحابُ النَّارِ هُم فیهَا خَالِدُون» است. این دو دستگاه ولایت در عالم وجود دارد و هرگز متوقف نمی‌شود؛ هر انسانی یا تحت ولایت حق است یا تحت ولایت اولیای طاغوت؛ ولایت سومی هم وجود ندارد. جریان توحید و ولایت حقّه از طریق وجود مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیت علیهم‌السلام در جهان اِعمال می‌شود، ایشان حامل ولایت الله هستند؛ در روایات کافی و بصائرالدرجات آمده است: «وَلايَتُنَا وَلايَةُ اللّهِ الَّتِي لَمْ يُبْعَثْ نَبِياً قَطُّ إِلّا بِهَا...»؛ این همان ولایت الله است که البته در عرض ولایت الله هم نیست و همه انبیا علیهم‌السلام مبعوث آن هستند. این دو جریان ولایت در جهان باهم درگیر می‌شوند. در جامعه‌ای که بر مبنای حضرت شکل می‌گیرد، ارواح مؤمنین برای پرستش خدای متعال حول حضرت جمع می‌شوند. هدفشان بسط توحید و بندگی خدای متعال است؛ تا جایی که همه حیات آنها [تجلی] «حَتّى تَكُونَ اَعْمالي وَ اَوْرادي كُلُّها وِرْداً واحِداً وَ حالي في خِدْمَتِكَ سَرْمَداً» می‌شود؛ کل زندگی آنهایی که وارد بیت‌النّور نبی اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌شوند براساس آیه «بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه... و اقام الصّلاه و ایتاء الزکاه» عبادت خواهد بود؛ حتی بازار آنها مسجد است؛ اگر انسان وارد بیت‌النّور نبی اکرم شد محیط زندگی او مسجد می‌شود؛ ولی اگر از این بیت‌النور خارج شوند نماز آنها هم ظلمت است. پس ۲ تمدن وجود دارد که در امتداد جریان نور و ظلمت یا جریان حق و باطل یا جریان بهشت و جهنم ساخته می‌شود؛ البته با اوصافی که در قرآن کریم از این دو جریان و در جایگاه‌های مختلف آمده است، این دو همواره باهم درگیر هستند که این درگیری هم قطعاً به پیروزی جبهه حق ختم می‌شود؛ ضمن اینکه این دو جریان هرگز به یک نقطه همراهی و هماهنگی با هم نمی‌رسند.

۲- منتهی شدن درگیری حق و باطل به جنگ تمدنی کنونی

این دو جبهه، دو جامعه و تمدن مقابل هم ایجاد کرده و یک درگیری تاریخی عظیم را رقم می‌زند؛ علت این درگیری تاریخی فقط منافع اقتصادی نیست؛ منظور این نیست که در جبهه باطل برای منافع اقتصادی جنگ درنمی‌گیرد بلکه می‌خواهم بگویم محور تکامل تاریخ، تکامل روابط تولیدی نیست؛ تاریخ با توسعه و تکامل ابزار تولید وارد مرحله جدید نمی‌شود؛ هرگاه دین کامل‌تری می‌آید و خداپرستی وارد مرحله جدید می‌شود، مرحله جدیدی از تکامل تاریخ اجتماعی بشر نیز آغاز می‌شود. اینها همان ایام الله هستند. تا به نقطه‌ای می‌رسد که «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ این مرحله غلبه مطلق دین پیامبر اعظم(ص) و غلبه توحید است؛ همه عالم بستر خداپرستی می‌شود و آن زمانی است که دین الهی در عالم ظهور پیدا می‌کند؛ این دین چیست؟ دین فقط گزاره هم نیست؛ نه به این معنا که گزاره‌های اخلاقی، اعتقادی و احکام جزء دین نیستند؛ اینها شریعت هستند و اصل دین، ولایت است؛ از این رو ذیل آیه «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ» در کافی آمده است که او را به ولایت وصی‌اش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مأمور کرد؛ دین یعنی جریان ولایت الله که ظاهر می‌شود و عصر ظهور هم یعنی ظهور همین حقیقت؛ ظهور یعنی ظهور کلمه ولایت و حقیقت امام علیه‌السلام؛ امام «کلمتک التامه و مغیبک فی ارضک» است؛ یعنی این کلمه تامه و کلمه غیب او که همه حقایق در اوست؛ ظهور یعنی او که نبأ عظیم است، تجلی می‌کند. نه‌تنها ظهور، تجلی امام علیه‌السلام است بلکه قیامت هم تجلی امام علیه‌السلام است؛ امام علیه‌السلام نبأ عظیم است. رجعت هم تجلی امام علیه‌السلام است؛ در این نبرد تاریخی که یک نبرد فراگیر است، غلبه نهایی با دین حق است؛ هیچ نقطه اشتراکی نیز در این دو دین وجود ندارد. حال آیا این دین، حداقلی است یا حداکثری؟ توحید نمی‌تواند حداقلی باشد؛ اگر دین، ولایت الله و به عبارتی ولایت ولی‌الله باشد، پس شریعت نیز مناسک و آداب دینداری است؛ در نتیجه یک دین حداکثری است. ۲ جریان ولایت نور و ظلمت، ولایت حق و باطل مطرح است. اولی ولایتی که دعوت به توحید می‌کند و دومی ولایتی که دعوت به بت‌پرستی می‌کند؛ ولی‌ای که خود عبد مطلق خدا و محور بندگی است و ولی‌ای که محور شیطنت و اولیای طاغوت است. این دو جریان تبدیل به ۲ تمدن تاریخی می‌شوند که هیچ نقطه اشتراکی باهم ندارند. درگیری این دو تمدن و حرکت تاریخی در نقطه‌ای از دوران کنونی و در جریان بعد از رنسانس و انقلاب اسلامی تجلّی کرده است. در حقیقت پس از رنسانس هیچ اتفاق و انقلاب جدی دیگری در غرب رخ نداده است؛ هرچه هست ادامه همان ایدئولوژی است که به ساختارهای جدید اجتماعی تبدیل می‌شود؛ تنها انقلابی که در مقابل رنسانس با یک رویکرد متفاوت شکل گرفت، انقلاب اسلامی و جریان اسلام و ولایت الهی است. درگیری این دو جریان به نقطه برخورد تمدن‌ها رسیده است. این نه‌تنها نظر ما بلکه نظر تئوریسین‌های بزرگ غرب است؛ در حالی که جریان روشنفکری ایران در تحلیل خود ۵۰ سال عقب است و دوران انقلاب اسلامی را درک نکرده است، در دوران جنگ سرد برخورد ایدئولوژی درون جریان تجدد شکل گرفته بود؛ در حقیقت ۲ ایدئولوژی سرمایه‌داری یا لیبرال ـ دموکراسی و ایدئولوژی سوسیالیسم یا کمونیسم، باهم می‌جنگیدند؛ بعد از پایان جنگ سرد بعضی تصور می‌کردند تنها رقیب غرب شکست خورده و مرحله پایان تاریخ فرارسیده است؛ همزمان با این تصور، نظریه «برخورد تمدن‌ها» نیز مطرح شد؛ از نظر «هانتیگتون» این رقابت یک رقابت درون تمدن جدید نیست؛ بلکه رقابتی میان تمدن‌هاست. از میان ۸ تمدن کنونی، ۳ تمدن عمده مطرح است؛ تمدن اسلام به رهبری ایران، تمدن غرب به رهبری آمریکا و تمدن کنفسیوس به رهبری چین؛ به نظر او چین تقابل ایدئولوژیک با غرب ندارد؛ چرا که پس از فروپاشی شوروی، چین مدعی ایدئولوژی نیست؛ تنها رقیب ایدئولوژیک غرب، جمهوری اسلامی ایران است؛ انقلابی که انسداد تاریخی را در حوزه سیاست و فرهنگ شکسته است؛ یک انفتاح تاریخی اتفاق افتاده است.

۳- تمرکز جنگ تمدنی غرب با اسلام در حوزه «اقتصاد»

در کشور در حال حاضر یکی از نقاط اصلی تبلور این جنگ تمدنی براساس همین رویکرد در حوزه اقتصاد متمرکز است.

– ریشه‌های ایدئولوژیک اقتصاد

در حوزه اقتصاد ۲ رویکرد مطرح است؛ یک رویکرد معتقد است اقتصاد فقط مربوط به تأمین نیازمندی‌ها و معیشت مادی انسان است و به همین دلیل خصلت ایدئولوژیک ندارد؛ براساس این رویکرد الگوهای اقتصادی و دانش اقتصاد خصلت ایدئولوژیک نداشته و جهانی است و در مسائل اقتصاد باید از الگوهای جهانی استفاده کرد(!) این رویکرد اگر اقتصاد مقاومتی را هم بپذیرد ـ نمی‌پذیرد ـ الگوی آن در اقتصاد مقاومتی، همان الگوهای اقتصاد مدرن است؛ در حالی که الگوهای سوسیالیستی از میان رفته‌اند، اقتصاد مقاومتی چنین رویکردی اقتصاد نوکینزی، فریدمنی و امثال اینها خواهد بود؛ یعنی راه مقاومت در حوزه اقتصاد و در این جنگ اقتصادی را این می‌داند که سهم خود را در موازنه اقتصادی جهانی در چارچوب‌های مدرن و با مکتب اقتصادی حاکم بر جهان تغییر دهد.

مبنای استدلال این رویکرد این است که اقتصاد را معطوف به نیازهای مشترک مادی انسان می‌داند؛ این رویکرد نیازهای مادی انسان را نیاز مشترک می‌بیند. در این رویکرد بین عناصر مشترک در نیازمندی‌های جامعه مؤمنین و جامعه کفار، الگوی نیازمندی‌ها و از آن بالاتر بهینه نیازمندی‌ها خلط شده است. در الگوی توسعه نیاز و ارضا مدیریت می‌شود. مدیریت نظام نیازها و ارضا و بهینه نیازمندی‌های جامعه مؤمنین و کفار هرگز یکی نیست. هر چند ممکن است عناصر مشترکی داشته باشند؛ مانند عناصر مشترکی که در مواد اولیه کشورهای مختلف وجود دارد ولی نمی‌تواند دلیل اشتراک تکنولوژی آنها باشد؛ شاید بین ترکیبات شیمیایی محصولات، عناصر مشترک باشند ولی همه ترکیب‌های شیمیایی یکسان نیستند؛ البته نکته از این مهم‌تر بوده و درباره بهینه نظام اقتصادی است؛ بی‌تردید الگوی بهینه نظام اقتصادی متفاوت می‌شود؛ نیاز مشترک، نیاز انتزاعی است که در فرآیند بهینه می‌تواند به ۲ سمت حرکت کند و به همین دلیل کاملاً ایدئولوژیک می‌شود؛ بنابراین هم الگوهای اقتصادی، هم دانش اقتصاد کاملاً ایدئولوژیک می‌شوند؛ از این رو کسانی که به غلط تصور می‌کنند اقتصاد ناظر به حوزه معیشت است و مسائل آن با الگوی مشترک جهانی حل می‌شود، [بحث خود را] از اقتصاد آغاز می‌کنند؛ غافل از اینکه اتفاقاً فرآیند انحلال نیز از همین جا آغاز می‌شود و ضربه‌پذیری انقلاب اسلامی در این نقطه است. پس از جنگ در دوره بازسازی، اقتصاد ایدئولوژیک غربی را به صحنه عمل آوردند و پس از آن در دوره اصلاحات به دنبال تحولات عمیق‌تری متناسب با این اقتصاد بودند؛ یعنی در پی تکمیل قطعات دیگر این جورچین بودند؛ تحول مدنظر آنها عبارت بود از: تحول در حوزه سیاست و فرهنگ؛ بنابراین فرهنگ باید به سمت سکولاریزه کردن جامعه و به سمت دین حداقلی و اصلاح قرائت دینی سوق یابد و حوزه سیاست هم باید به بسط لیبرالیسم و دموکراتیزاسیون حرکت کند. خلاصه اینکه مدرنیزاسیون و اصلاح قرائت دینی محصول اصلی دوره سازندگی است؛ لیبرالیسم اقتصادی نیز به طور طبیعی به دنبال سکولاریسم سیاسی و فرهنگی خواهد آمد؛ بنابراین اقتصاد غیرایدئولوژیک که فقط ناظر به اکل و شرب و مسکن و... بوده و دارای الگوی مشترک جهانی باشد، یک خیال است. ایدئولوژی نظام اقتصادی از همین جا وارد می‌شود و خصلت آن ایدئولوژی یعنی اخلاق مادی را ایجاد می‌کند.

– تفاوت اقتصاد سرمایه‌داری با اقتصاد مقاومتی

این رویکرد به هیچ وجه اقتصاد مقاومتی را به معنی اقتصاد ایدئولوژیک که موجب برتری موازنه یک ایدئولوژی شود، نمی‌پذیرد؛ این رویکرد معتقد است اقتصاد، غیرایدئولوژیک است؛ که قطعاً صحیح نیست. فوکویاما بعد از بحران اقتصادی غرب، در تحلیلی گفت: «ریشه بحران اقتصادی ما بحران ایدئولوژیک ماست». این تحلیل خوبی است! او می‌فهمد ریشه‌های اقتصاد در لایه‌های عمیق‌تر جامعه است. فیلسوفان توسعه هم به‌خوبی می‌فهمند و با صدای بلند می‌گویند توسعه، انتقال تکنولوژی و دانش نیست بلکه اصل توسعه، تغییر بافت انسانی است؛ به بیان دیگر توسعه به معنی تحول اخلاقی، فکری، اعتقادی و در یک کلام تحول ایدئولوژیک در انسان است. رویکرد انقلاب اسلامی معتقد است انسان کاملاً ایدئولوژیک است؛ بنابراین یک جامعه اسلامی به دنبال این است که مبتنی بر ایدئولوژی اسلام، علم اقتصادی متمایز طراحی کند؛ به‌عبارتی هم آسیب‌شناسی آن و هم راه‌حل‌های آن متفاوت خواهد بود. امروز در حوزه اقتصاد یک بحران اصلی وجود دارد که آن هم بحران مصرف است؛ مانند مصرف محصولات خارجی. ریشه این بحران در اخلاق و فرهنگ است؛ ولایت باطل ابتدا در فرآیند نیاز و ارضا تولی ایجاد می‌کند؛ وقتی در جامعه‌ای فرهنگ، ایدئولوژی و در حقیقت جریان ولایت باطل پذیرفته شود، این ولایت آرام‌آرام در افراد اخلاق ایجاد می‌کند؛ اخلاق یعنی نظام نیازمندی؛ سپس متناسب با نظام نیازمندی، فرآیند ارضا شکل می‌گیرد. یعنی فرآیند نیاز و ارضا و چرخه اقتصاد، معطوف به نظام نیازمندی و اخلاق است و اخلاق معطوف به نظام ولایت؛ این همان جنگ عقل و جهلی است که عرض شد؛ بنابراین روح اقتصاد مادی و توسعه غربی و مادی چیزی جز حسد، حرص و... نیست؛ مانند سوخت فسیلی که دستگاه مکانیکی را به حرکت درمی‌آورد، انگیزه، انرژی و موتور محرک توسعه مادی نیز حرص به دنیاست؛ این همان اخلاق مادی است. معنی ایدئولوژیک بودن نیز همین است؛ بنابراین برای تغییر الگوی مصرف حتماً باید الگوی اخلاق، فرهنگ اخلاق اقتصادی و نظام نیازمندی‌های جامعه را تغییر داد؛ پیش از این نیز باید نظام تولی و ولایت را تغییر داد، به سخن دیگر محیط ولایت، محیط تولید اخلاق و نیاز است و به‌دنبال آن، فرآیند ارضا شکل می‌گیرد که دانش و تکنولوژی است؛ این یک لایه است. بنابراین دستگاه اقتصاد سرمایه‌داری یک دستگاه ولایت باطل است و اگر کسی به این اقتصاد متولی شود، به ولایت جور متولی شده است؛ از آنجا که این اقتصاد یک اقتصاد سرمایه‌محور است، توسعه آن نیز به توسعه سرمایه ختم می‌شود؛ حاصل توسعه سرمایه نیز چیزی جز انحلال هویت انسان در توسعه سرمایه نیست. رشد سرمایه به توسعه سرمایه تبدیل می‌شود؛ توسعه سرمایه نیز همه هویت انسان حتی عواطف انسانی را مانند انرژی‌های مادی و سوخت‌های فسیلی در راه توسعه مصرف می‌کند؛ یعنی در اقتصاد مدرن، کرامت انسان معطوف به توسعه سرمایه است، به همین دلیل نظام سرمایه‌داری یک نظام تمرکزی است و تأمین سود سرمایه و اصالت سود سرمایه به یک نظام تمرکزی منتهی می‌شود؛ برای مثال در بانک به جای اینکه پول از ثروتمندان جذب شده و به فقیران وام داده شود، طی یک مکانیزم در اختیار ثروتمندان قرار می‌گیرد، چرا که در این اقتصاد، سرمایه و سود سرمایه، اصل است. صرفه‌جویی در مقیاس تولید، ناظر به رشد سرمایه است لذا عنایت بکنید رشد سرمایه به توسعه سرمایه‌داری تبدیل شده و توسعه سرمایه‌داری یعنی تغییر همه شؤون حیات حتی اخلاق انسان بر محور رشد سرمایه. پس کاملاً واضح است این اقتصاد (اقتصاد سرمایه‌داری) به هیچ وجه اقتصاد مقاومتی ـ به این معنی که به ما قدرت مقاومت در حوزه ایدئولوژی اسلام را بدهد ـ نیست؛ بی‌تردید اگر این اقتصاد جاری شود، قدم دوم آن، اصلاحات بنیادی و قدم بعدی آن انحلال هویت جامعه است؛ فرآیندی که غرب در بسیاری از کشورها اعمال کرد؛ بنابراین سوبسید دادن از سیاست به اقتصاد به این معنی است که از انقلاب به نفع اقتصاد سرمایه‌داری صرف‌نظر کنیم. دکتر حسین عظیمی طی همایشی در سال ۱۳۷۲ می‌گفت: مشکل توسعه در کشور ما مشکل عدم ثبات [سیاسی] است؛ در طول ۶۴ سال گذشته ۸ انقلاب در ایران رخ داده که آخرین آن هم انقلاب اسلامی است؛ از نظر او اگر رسیدن به توسعه اقتصادی نیازمند ثبات سیاسی است؛ ثبات برابر است با اعراض از انقلاب اسلامی. او به درستی می‌دانست انقلاب اسلامی به هیچ‌وجه با توسعه سرمایه‌داری سازگار نیست. یکی از چالش‌های مهم در مسیر توسعه سرمایه‌داری در جهان و در داخل کشور، ایدئولوژی انقلابی جامعه ایران است؛ امکان ندارد بتوان براساس ایدئولوژی اسلامی به اقتصاد سرمایه‌داری روی آورد؛ یکی از این دو را باید کنار گذاشت. اگر فرآیند اقتصاد، فرآیند مدرنیزاسیون فعلی باشد، بی‌تردید باید به دنبال آن ساختار فرهنگی و سیاسی جامعه را هم تغییر داد و نهادهای به زعم آنها، غیردموکراتیک (از جمله اصل ولایت فقیه) را حذف کرد! همان که به‌تازگی پیشنهاد آن را به آرامی مطرح می‌کنند و تغییر در ۳ جا را نشانه گرفته‌اند. این آغاز عرفی‌سازی و دموکراتیزاسیون در نظام سیاسی است؛ این یک مجموعه به هم پیوسته‌ای است و نباید خیال کرد می‌توان اقتصاد سرمایه‌داری را اجرا کرد و رنگ اسلامی به آن داد. مرحوم مجتهد میرزا صادق تبریزی- که جمعی از اهالی طالقان مقلد او هستند- ابتدا طرفدار مشروطه بوده و بعد مخالف آن شده است؛ ایشان یک جمله لطیفی دارند و می‌گویند: اسلامی کردن مشروطه مانند این است که کسی بخواهد یک حرام‌زاده ناپاک را با پوشاندن عمامه سبز، سید و از نسل پیامبر کند، این زاده اصلاً نسل ندارد! اسلامی کردن نظام سرمایه‌داری و دموکراسی مانند سیدکردن همان زاده ناپاک است؛ چیزی را که در دامن شیطان متولد شده نمی‌توان با رنگ و لعاب اسلامی، اسلامی کرد. کسانی که می‌خواهند ژاپن اسلامی ایجاد کنند باید بدانند ژاپن به هیچ وجه اسلامی نمی‌شود؛ یا باید اسلام را کنار گذاشت یا الگوی معیشتی اسلام را. ایجاد ژاپن اسلامی یک پارادوکس است. همه اختلاف هم در همین نکته است که آیا اقتصاد ایدئولوژیک است یا نیست؛ اگر ایدئولوژیک است، اقتصاد مقاومتی معنا دارد و اگر ایدئولوژیک نیست، اقتصاد مقاومتی هم بی‌معناست و ما هم باید به اردوگاه جهانی ملحق شده و به قمری از اقمار آمریکا تبدیل شویم؛ پس اگر می‌خواهیم به اردوگاه جهانی بپیوندیم بهتر است با کدخدا ببندیم، نه با کشورهای خرده‌پا!

تقویم تاریخ

فتح مکه توسط سپاه اسلام به فرماندهی پیامبر(ص) (۸ق)

به دنبال نقض پیمان صلح حدیبیه توسط کفار قریش - که در سال ششم هجری میان پیامبر و قبیله قریش امضا شده بود - سپاه ۱۰ هزار نفری اسلام به فرماندهی حضرت محمد(ص) شهر مکه را فتح کرد. پیامبر اسلام(ص) پس از فتح مکه، اهالی آن را امان دادند، در حالی که آنها در مقابل گسترش اسلام مقاومت کرده و پیامبر اکرم و بسیاری از مسلمانان را آزار و شکنجه داده بودند. این رفتار محبت‌آمیز پیامبر، باعث شد قبیله قریش به اسلام ایمان آورد. بدین‌ترتیب، مکه بدون هیچ‌گونه درگیری و خونریزی فتح شد. سپس حضرت محمد(ص) گروهی را به اطراف مکه فرستاد تا بتخانه‌ها را ویران کنند و خود نیز به همراه امام علی(ع) بت‌های داخل خانه کعبه را درهم شکستند. فتح مکه را در دوم ماه رمضان سال هشتم هجری نیز گفته‌اند.

■■■

ساخت ساعت معروف «بیگ بن» در انگلستان (۱۸۵۶م)

برج ساعت بیگ بن (Big Ben)، بزرگ‌ترین و معروف‌ترین برج ساعت جهان است که در شهر لندن واقع شده است. برج ساعت کاخ وست مینستر که در ضلع شمال شرقی ساختمان پارلمان بریتانیا قرار دارد، به نام برج بیگ بن یا ساعت بیگ بن، شهرت جهانی دارد. در واقع، بیگ بن، نام زنگ بزرگ ۱۳ تنی است که در داخل برج قرار دارد و سر هر ساعت هم به صدا درمی‌آید. برج ساعت بیگ بن، در بریتانیا، رسماً به نام «برج سنت استفان کاخ وست منیستر»، شناخته می‌شود. پس از آنکه کاخ وست مینستر، در یک آتش‌سوزی ویرانگر در تاریخ ۲۲ ماه اکتبر سال ۱۸۳۴ میلادی از بین رفت، چارلز باری، معمار معروف انگلیسی، ساخت مجدد این کاخ را شروع کرد و یک برج ساعت برای ضلع شمال شرقی کاخ درنظر گرفت. با وجود اینکه ته‌بنای برج بیگ بن، به همراه ساختمان کاخ در سال ۱۸۳۴ نهاده شد اما خود برج، ۱۳ سال بعد از آن در سال ۱۸۵۶ ساخته شد. برج ساعت بیگ بن لندن از سطح زمین ۹۳/۳ متر ارتفاع دارد. ساعت این برج که دارای ۴ جهت است، ۵۵ متر از سطح زمین ارتفاع دارد.

■■■

درگذشت «ادوارد براون» خاورشناس انگلیسی (۱۹۲۶م)

ادوارد گرنویل براون، خاورشناس معروف انگلیسی در هفتم فوریه ۱۸۶۲م در نیوکاسل انگلستان به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در رشته پزشکی در دانشگاه کمبریج به پایان رسانید اما علاقه فراوانش به ادبیات مشرق زمین باعث شد در هنگامه حضور در جنگ عثمانی و روسیه به‌عنوان پزشک، به فراگیری زبان عربی و فارسی و ترکی بپردازد. براون در ۲۵ سالگی به ایران عزیمت کرد و نتیجه این سفر او به ایران، در کتاب یک سال در میان ایرانیان تشریح شد. براون زبان فارسی را وسیله‌ای برای انتقال تفکر و تمدن ایرانیان می‌دانست. از این رو کتاب‌های متعددی اعم از تالیف و تصحیح درباره تاریخ و ادبیات این مرز و بوم از خود به یادگار گذاشت. در زمان حضور براون در ایران، یکی از موضوعات مورد توجه روز، مساله فرقه‌های انحرافی نوظهور میان جامعه اسلامی بود که امری عجیب به نظر می‌رسد. در میان آثار او، چند مجموعه کتاب، نشان‌دهنده میزان علاقه و تسلط وی به زبان‌های فارسی و عربی است که کتاب تاریخ ادبیات ایران در ۴ جلد به‌عنوان اولین و کامل‌ترین تاریخ ادبیات فارسی، تاریخ پزشکی عرب شامل ۴ خطابه درباره جایگاه علم طب در میان اعراب قبل از اسلام تا چند قرن پس از آن و نیز کتاب انقلاب ایران درباره واقعه نهضت مشروطه از آن جمله است. برخی بر این باورند که ادوارد براون، مامور سیاسی دولت انگلستان بوده و با گرفتن پول از خارجی‌ها، قصد طرح و بزرگنمایی بابی‌ها و بهایی‌ها را داشته و در راه ایجاد تفرقه میان ایرانیان تلاش می‌کرد. ادوارد براون سالیان طولانی به تدریس زبان فارسی و عربی در دانشگاه کمبریج مشغول بود تا اینکه در هفتم جولای ۱۹۲۶م در ۵۴ سالگی درگذشت.